

تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان اجتماعی مُد: از عقل محوری تا آرمان‌گرایی

حمیدرضا شعیری*

استاد زبان فرانسه، دانشگاه تربیت مدرس

پذیرش: ۱۳۹۸/۰۱/۱۹

دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۱۵

Semiotic Analysis of Vogue's Social Discourse: From Rationalism to Idealism

Hamid Reza Shairi*

Professor of French Language, Tarbiat Modares University, Tehran

Received: 2018/08/10

Accepted: 2019/04/08

Abstract

Identity and vogue are in constant relationship in a discursive regime and as a process pursue the flow of semiosis. Vogue tries to reach an idealized presence with the bond that establishes on the one hand between what it has, but which has become the habit and what the other has, which is not the habit yet and can be considered the result of the reconciliation with itself. Thus, the discourse of the vogue takes the path in parallel with the reconstruction of identity where we encounter with an idealized body, since in this respect the vogue portrays an image of the other. This similarity with the other creates a distance with the body-habit. The vogue moves in a contradiction with two negative and positive poles. This contradiction guarantees in its turn the rationality of the vogue. The main objective of semiotic analysis of vogue is to show how the vogue passes over the boundary of structures and habits and enters the discourse of chaos –idealism in its own system of social order through a processual and rational manner.

Keywords: Vogue, Identity, Body –habit, Body – chaos, Rationality, Idealism.

چکیده

هویت و مُد در درون یک نظام گفتمانی قرار می‌گیرند و همانند یک فرایند جریان معناسازی را دنبال می‌کنند. مُد در تلاش است تا با پیوند بین آنچه که خود دارد، اما به عادت تبدیل شده است و آنچه که دیگری دارد و عادت نیست، به حضوری آرمانی دست یابد که نتیجه آن آشتی با خود است. پس گفتمان مُد در راستای بازسازی هویت حرکت می‌کند. در واقع، گفتمان مُد قادر است تن آرمانی را ایجاد کند؛ چرا که همواره تصویری از دیگری ارائه می‌کند که همانندی با آن سبب فاصله از تن-عادت می‌گردد. به همین دلیل مُد در درون یک تناقض که دو وجه سلبی و ایجابی دارد حرکت می‌کند. هدف از مطالعه نشانه-معناشناختی مُد این است که ببینیم چگونه مُد به شیوه‌ای فرآیندی و در چارچوب عقل‌محوری از مرز ساختار و عادت عبور نموده و به گفتمان آشوب و آرمان‌گرایی درون نظام اجتماعی جهت بازسازی هویت روی می‌آورد. در این تحقیق نشان خواهیم داد چگونه یک سوی مد با عقل‌گرایی و سوی دیگر آن با آرمان‌طلبی در جامعه مرتبط است.

کلیدواژه‌ها: مُد، هویت، تن-عادت، تن-آشوب، عقل‌محوری، آرمان‌گرایی.

مقدمه

مُد با حضور کنشگران گره خورده است. می‌توان گفت که مُد تعیین‌کننده نحوه حضور سوژه و در نتیجه تعامل این حضور با حضور دیگری است. هر حضوری همواره حضور برای دیگری است. هیچ حضوری وابسته به خود و خودمحور نیست. هر حضوری می‌تواند به بخشی از عقل‌محوری وابسته باشد. مُد نیز فعالیتی نشانه‌ای است که بر دو جریان هویتی خود-همانی و خود-دیگری استوار است. مُد یعنی استمرار یافتن و از «من» تا «دیگری» در حرکت بودن. در این رابطه سه نوع تعریف برای مُد امکان‌پذیر است: (الف) مُد به‌مثابه ساختار؛ (ب) مُد به‌مثابه رخداد؛ (ج) مُد به‌مثابه آرمان. اگر مُد بتواند یک گفتمان باشد، بی‌شک چنین گفتمانی جهت‌مدار و روایت‌محور است. روایی بودن مُد به دلیل عبور از مرحله ساختاری و پیشروی آن تا مرحله آرمانی است. چگونه و تحت چه شرایطی مُد به فرآیندی پویا تبدیل می‌گردد؟ اما همه مسأله مُد به بحث فرآیندی بودن آن ختم نمی‌گردد. مُد ما را با یک چالش و تناقض اساسی نیز مواجه می‌سازد که می‌توان آن را از یک سو پیوست با آنچه که موجودیتی تثبیت‌شده دارد، و از سوی دیگر آشوب علیه همین موجودیت و در نتیجه گسست با آن دانست. این پیوست و گسست در ارتباط با تن کنشگر تحقق می‌یابد. به همین دلیل است که مُد در راستای استعلایی شدن و استعاره‌ای شدن حضور سوژه حرکت می‌کند. در این راستا، مُد دیگر مرگ یک نشانه استعمال‌شده نیست، بلکه بیدار نمودن نشانه‌ای به‌خواب‌رفته جهت بازسازی و زایش مجدد آن با دگرگون نمودن وجه یا وجوهی از آن است. به همین دلیل مد عقل‌محور است. مُد یعنی تمديد حضور خود از طریق سلب و ایجاب. چگونه سلب و ایجاب در مُد به فرآیند استعاره‌ای حضور تبدیل می‌گردد؟

مد یعنی آشوب علیه تن-تکراری. پس در جایی تن در وضعیت سلبی نسبت به خود قرار می‌گیرد. خروج از این وضعیت نیاز به ورود به وضعیت جدیدی دارد که با دگرگونی در وضعیت قبلی همراه است. این دگرگونی وابسته به عقل‌محوری است.

هویت انرژي محور

هویت همیشه امری مشترک است. ما هویت به معنی هویت خاص یک نفر نداریم. هویت آن چیزی است که در جوامع در حرکت است، یعنی دارای چرخه پویا و فرآیندی است. زمانی که هویت بر جنبه‌های ماندگاری بر خود اصرار داشته باشد، ما با جریان خود-همانی^۱ هویت مواجه هستیم. اما هویتی که بر گذر

از خود و نزدیک شدن به دیگری اصرار داشته باشد، هویت دگر-محور^۲ است. در جایی که هویت اصرار بر خود-ماندگی داشته باشد، به دنبال ایجاد قدرت است. یعنی اینکه تثبیت شرایط موجود را ترجیح می‌دهد تا از هر نوع حادثه‌جویی و یا خطرپذیری در امان باشد. در واقع، قدرت مبنای خود-ماندگی است. اگر هویت بتواند بر قدرت تکیه کند، خود-ماندگی او تضمین می‌گردد. در این صورت دیگر شرایط زیستی او به خطر نمی‌افتد. اما هویتی که دگر-محور است و به جای خود-ماندگی، دگر-محوری را پیشه می‌کند، هویت انرژي محور است. پس یک هویت قدرت‌محور داریم و یک هویت انرژي محور، اما برای اینکه انرژي و قدرت بتوانند نقش خود را در فرآیند هویتی ایفا کنند، جامعه باید وارد این فرآیند شود. حضور جامعه بر اساس کارکردهای فرهنگی و باورهای ایدئولوژیک کارکردهای هویتی را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

به عنوان مثال، در بسیاری از جوامع، مُد پذیرای زن‌نمایی مردان نیست. یعنی در اینجا یک مقاومت اجتماعی و یا فرهنگی در مقابل زن‌نمایی مردان در جوامع وجود دارد. اما در بسیاری از موارد در همین جوامع که کم هم نیستند، مردنمایی زنان در مُد پذیرفته می‌شود. به عنوان مثال، مردان نمی‌توانند علیه تابویی تحت عنوان دامن پوشیدن وارد چالش شوند. در حالی که زنان توانسته‌اند شلوار به سبک مردان بپوشند. می‌توان نتیجه گرفت که مُد زنانه کمتر توسط مردان شبیه‌سازی شده است؛ و این در صورتی است که مردانه بیشتر توسط زنان شبیه‌سازی شده است. این امر نشان می‌دهد که هویت‌ها بر اساس شرایط و کارکرد اجتماعی قابلیت نفوذ در یکدیگر یافته‌اند. این قابلیت نفوذ را می‌توان نوعی نشی هویتی نامید. نشی به این دلیل با بحث جنسیت مرتبط است که در بعضی موارد قوی‌تر و سریع‌تر انجام می‌گیرد و در بعضی موارد هم کندتر و ضعیف‌تر. در مورد آرایش مو، شاید تعداد زنانی که موهایشان را پسرانه اصلاح می‌کنند نسبت به مردانی که موهایشان را مانند زنان می‌بافند یا گیس می‌کنند بیشتر باشد. اما نکته مهم این است که نفوذ از هر دو حوزه به یکدیگر وجود داشته است.

اینک این پرسش اساسی مطرح می‌گردد که چرا پوشیدن دامن مختص زنان ماند؟ یکی از پاسخ‌های ممکن را باید در بحث رابطه قدرت و فانتزی یافت. دامن در طول تاریخ بیشتر جنبه فانتزی خود را حفظ کرده است. اما شلوار کمتر وابسته

هستند، چرا که قرار است هویتی یکسان و همتراز را به بیننده و مخاطب مُد القا کنند و این همان چیزی است که به آن وجه نامتمایز مُد می‌گوییم. به عقیده بارت، در این حالت ما در وضعیتی قرار داریم که سوسور در تقابل زبان/گفتار آن را زبان می‌نامد. نظام عقلانی مشترک بر چنین جریانی حاکم است.

(۲) نظام دوم زمانی رخ می‌دهد که مُد در ارائه خود پذیرای یک موقعیت است. یعنی اینکه سوژه بیانگر مُد در شرایط خاص قرار گرفته و بر اساس آن رفتار پوششی خود را رقم می‌زند. در چنین وضعیتی مُد به رخداد مُد تبدیل می‌گردد. در اینجاست که می‌توان از نوعی تبانی بین ساختار و رخداد سخن گفت. به جای اینکه تن صرفاً در خدمت ساختار باشد و به طور رسمی و مکانیکی با شرایط ایجابی تطبیق پیدا کند، خود را به رخداد مُد نزدیک می‌کند. در واقع، به جای اینکه مُد به طور مطلق در خدمت ساختار و نهاد باشد و خود-پویایی خود را محو کند، تبدیل به رخداد مُد شده است. تن در این حادثه دارای جایگاهی هویتی از نوع فعال و پویاست. پرسش مهمی که مطرح می‌گردد این است که تن در ساختار مُد از کدام واقعیت خبر می‌دهد یا با کدام واقعیت مرتبط است؟ به قول بارت آیا مُد از واقعیت بیرونی الهام گرفته است یا اینکه به نوعی واقعیت بیرونی را انتخاب کرده است؟ در این حالت ساختار فقط در بعضی از جسمانه‌ها قابل بروز و تجلی است و نه در همه آنها؛ حتی اگر وضعیت بیرونی که تحمیل‌کننده شرایط تصمیم‌گیری برای مُد است برای همه یکسان باشد، ولی باز هم امکان مُد-رخداد از بین نرفته است. از جمله شرایط بیرونی حاکم بر مُد می‌توان به فصل، آب و هوا، شرایط مکانی و غیره اشاره نمود. در این حالت، می‌توان از جنبه هویتی مُد با گفتمان‌هایی مانند «تن در سفر»، «تن توریستی»، «تن ورزشکاری»، «تن مقدس»، «تن جوان‌گرا» و ... سخن گفت. به عنوان مثال، آیا انتخاب یک عینک آفتابی به دلیل ایجاد چهره‌ای فانتزی، چهره‌ای پلیسی یا نظامی، چهره‌ای شاد و پرانرژی است یا صرفاً برای محافظت و بهداشت چشم‌ها؟ اگر عینک آفتابی بتواند مانند نقابی جدید بر چهره عمل کند و شرایط معمول یا رایج حضور را منقلب کند، ما با تن - رخداد مواجه می‌گردیم. در اینجا با نوعی عقلانیت رخدادی مواجه هستیم که جنبه زیبایی‌شناختی بر عقل محوری چیره می‌گردد.

(۳) نظام سوم نظامی است که در آن نه تنها مُد جنبه ساختاری خود را از دست می‌دهد، بلکه از تن - رخداد نیز فاصله می‌گیرد تا به تن - آرمانی نزدیک می‌شود. در این وضعیت، مُد

به تولید فانتزی مانده و جنبه کاربردی آن غلبه داشته است. همین امر کاربردی سبب شده است تا ما با مساله‌ای به نام وحدت جنسی مواجه باشیم. یعنی اینکه مد به سمتی پیش رفته است که بر اساس شبیه‌سازی و یکسان‌سازی تفاوت بین من و دیگری را کاهش داده است و همین کاهش آنقدر رشد کرده است که ما با توقف تفاوت مواجه می‌شویم و یکسان‌سازی هویتی به یک امر اجتماعی تبدیل می‌گردد. به عنوان مثال، تولید جین را در نظر بگیرید. بیشترین میزان یکسان‌سازی هویتی در بحث مد در استفاده از جین رخ داده است. شلوار و کت جین بیشترین شباهت را از نظر شکل، رنگ و مواد سازنده در دو جنس زن و مرد با یکدیگر دارند.

پس مُد توانسته است سازوکار هویتی را متحول کند. «من جین می‌پوشم، پس من هستم»، یا «من جین می‌پوشم، پس من می‌توانم»، محتوا یا مدل‌هایی هستند، که در بحث هویت از طریق مد شکل می‌گیرند. یعنی اینکه مد هم با اشکال دالی حضور، هم با ماده بیان و ماتریال و هم با مدل‌ها و درونه‌های محتوایی هویت مرتبط است.

تن - مُد

بحث مهم دیگری که در ارتباط با بحث هویت مطرح می‌گردد این است که آیا این مُد است که به جسم یا به عبارتی به تن اصالت می‌دهد یا اینکه این تن است که به مد یعنی به نوع خاصی از پوشش هویت می‌دهد؟

رولان بارت^۱ (۱۹۶۷: ۲۸۵-۲۹۰) ما را با سه نظام هویتی مُد آشنا می‌کند.

(۱) مُد همانند یک ساختار و یک فرم: در این حالت مُد جنبه رسمی‌پیدا نموده و همانند یک نهاد عقل محور عمل می‌کند. در این حالت تن فردی یا تن خصوصی نداریم. بلکه تن در خدمت نهادهای اجتماعی قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، نمی‌توانیم از جسمی سخن بگوییم که در فرآیند هویتی جایگاه خاصی را به خود اختصاص می‌دهد. در شرایطی که مُد جنبه نهادی و رسمی دارد، به سمت یک عمومیت یا ساختار عمومی مشترک پیش می‌رویم. تن در اینجا به سمت شکل‌پذیری مطلق پیش رفته است. به همین دلیل باید از تن - شکلا نه یعنی تنی که فقط شکل رسمی حضور را به خود گرفته است سخن گفت. گویا تن - مُد در اینجا به یک تن ماشینی یا مکانیکی تبدیل شده که بر اساس بایستن عمل نموده است. وجه غالب در این حالت، وجه ساختاری مُد است؛ یونیفرم‌های اداری از همین نوع

باشد، این یک دستاورد مهم عینی برای پیشرفت فرهنگی است. فقط باید توجه داشت که این توانایی یافتن دیگری در خود و بالعکس، دو روی جدایی‌ناپذیر یک فرآیند خودآگاهانه است» (لوتمان^۵، ۲۰۰۴: ۱۸۹).

این دیدگاه لوتمان نشان می‌دهد که فرهنگ‌ها به‌طور هوشمند همواره قابلیت تاکید بر تفاوت‌ها و عبور از خود-همانی به سوی دیگری را داشته‌اند. این نکته نشان می‌دهد که حتی اگر تن آرمانی نشان‌دهنده تمایل به تصاحب بخشی از حضور دیگری است، ولی همواره در فرآیند غیرپذیری، «من» دیگری را تصاحب می‌کند تا نوعی حضور خاص یا ویژه را تحقق بخشد. به همین دلیل، هیچ‌گاه نباید توقع داشت که تفاوت‌ها خنثی شوند. بلکه تفاوت در مسیر تکامل خود به نوعی حضور درخشانده و ویژه تبدیل می‌گردد. یوری لوتمان در کتاب *انفجار و فرهنگ* بر این نکته تاکید دارد که «انفجار سبب شکل‌گیری هم‌سانی نمی‌شود، حتی اگر شاهدان بیرونی قادر باشند از دل تفاوت مسیرها جریانی واحد را رقم زنند» (لوتمان، ۲۰۰۴: ۱۷۴).

هویت بیش از آنکه بر اساس شباهت یا همسانی شکل بگیرد، تابع تفاوت و ناهمگونی است. اگر چه تن-تکراری در مد نوعی هویت ثابت و پاینده است، اما تن-آشوب راهی به سوی بازسازی و استعلا^۶ی خود است. به همین دلیل مد تکاپوی انسان مدرن در راستای بازتولید نشانه‌ها و حتی حادثه‌پذیری و گاهی عصیان تن علیه تن است. اما مد یک وجه کلیدی دارد و آن مرز بین تن و نه-تن^۷ است. یعنی عبور از خود-تنی به تن-دیگری ممکن نیست مگر اینکه از مرز نه-تن عبور کنیم. اگر بخواهیم این نه-تن را تعریف کنیم باید بگوییم آنجایی که تن از تکرار خود بیرون می‌آید و جنبه کاربردی و نهادمحور خود را فراموش می‌کند، ورود به نه-تن شکل گرفته است. این نه-تن به معنی حذف یا دور انداختن تن پیشین نیست بلکه به معنای استعلا^۷ی تن و به قول رولان بارت سیطره حضور حال بر حضور گذشته است. «مد در طول حیات خود همانند یک حق عمل می‌کند. حق طبیعی سیطره حضور حال بر حضور گذشته» (بارت، همان: ۳۰۴). اما این عبور از تن به نه-تن محصول دیالوگ بین دو زمان است. زمانی که مربوط به گذشته می‌باشد و به ثبات رسیده است (عقل محور است) و زمانی که محصول حال یا اکنون می‌باشد و از گذشته فاصله گرفته است (آرمان محور است). پس آیا می‌توان مد را گسست بین دو زمان دانست؟ بی‌شک اگر

می‌تواند هر ساختاری را تحت سلطه خود قرار دهد. بر اثر سلطه آرمانی مد بر ساختار آن، همه محدودیت‌های مد شکسته می‌شود و مد در این حالت به مد-ریسک یا مد-خطر تبدیل می‌گردد. مد آرمانی تابع هیچ محدودیتی نیست و در هر لحظه شرایط جدیدی را برای خود خلق می‌کند. به همین دلیل چنین مدی را آشوب علیه تن-عادت یا تن-تکرار می‌نامیم. همین آشوب در مد است که خطرپذیری آن را افزایش می‌دهد؛ چرا که ممکن است همه گفتمان‌های موجود در تعارض با آن قرار گیرند. مد قادر است نظامی هوشمند از روابط دالی را برای خود ایجاد کند. نه تنها عادت و رخداد دیگر حضور ندارند، بلکه رخداد خود به جریانی بدیع تبدیل می‌گردد که برای بیننده حکم لحظه-بارقه را دارد. بنابراین، تن-آرمانی به تن دیگری تبدیل می‌گردد که توسط خود سوژه تن نشانه گرفته شده است تا بتواند به تن دیگری تبدیل گردد که با خود همیشگی یا تکراری در گسست قرار گرفته است. مد در چنین شرایطی سبب استحاله تن می‌گردد. گریز از تن تکراری و حرکت به سوی تن آرمانی نمی‌تواند بدون توجه به دیگری آرمانی تحقق یابد. پس تن در جدال با خود تکراری از خود فاصله می‌گیرد و سپس با نزدیک شدن به تن آرمانی به دیگری نامنتظر تبدیل می‌گردد. دیگری آرمانی همان تنی است که سوژه میل شدید به همانند او شدن دارد. در این حالت عقل محوری جای خود را به فانتزی و یا تخیل و ایده‌آل‌گرایی می‌دهد.

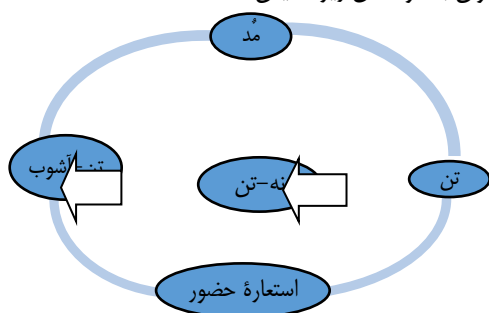
بر اساس همه این توضیحات می‌توان گفت که گفتمان مد قادر است تن آرمانی^۱ را ایجاد کند چرا که همواره تصویری از دیگری را ارائه می‌کند که همانندی با آن سبب فاصله از تن-عادت می‌گردد. دیگری آرمانی در تفاوت با تن ساختاری و تن-رخداد هم انرژی دارد و هم قدرت. حالا همین انرژی صادرشده مرا به سمت او سوق می‌دهد. علاوه بر این، قدرتی که تن آرمانی قادر به ایجاد آن است در من میل به تصاحب همان قدرت را ایجاد می‌کند.

بنابراین، سه جنبه از مد با سه جنبه از هویت در ارتباط است. الف) مد به مثابه فانتزی؛^۲ ب) مد به مثابه واقعیت بیرونی^۳ و محدود به تولید انرژی؛^۴ ج) مد به مثابه تولید انرژی و قدرت. «سنت به ما آموخته است که انسان آگاه و هوشیار همواره خود را از فردیت به سمت جمع هدایت کرده است. اگر فردیت به مفهوم توانایی افزایش تعداد و تفاوت‌ها، و یافتن غیر در همانیت

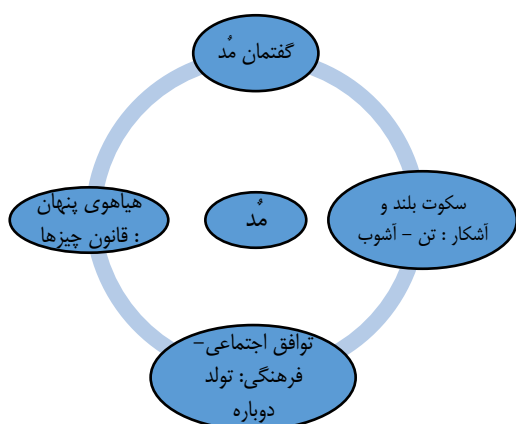
5. Y. Lotman
6. Corps et non corps
7. transcendence

1. Corps idéalisé
2. rêve
3. Réalité externe
4. créativité

شکل می‌گیرد. چرا که مُد خود را فریاد نمی‌زند، بلکه زمان را به قضاوت می‌گیرد تا کنشگر مُد خود را در درون زمان ارزیابی کند و بر اساس این ارزیابی به استحاله روی آورد. به همین سبب، گفتمان مُد در زمان جاری می‌گردد. و چنین زمانی زمان تقویمی، برنامه‌محور، خطی و تجویزی نیست، بلکه زمان شهودی و پدیداری است. آیا هیچ کس گفته است چرا رنگ سال آبی است و بر اساس چه قانونی چنین تصمیمی ابلاغ شده است و آیا اصلاً چنین فرمانی ابلاغی است؟ عقلانیت مُد شهودی است و نه اجباری. زمانی که کنشگر احساس می‌کند باید از دیروز فاصله بگیرد و این احساس او را به سوی نه-تن تکراری می‌برد، این آغاز تحقق مُد است. اگر مُد ایجابی است، باید دانست که این ایجاب تجویزی نیست، بلکه استعاری است. گفتمان مُد گفتمان اختیاری است. اما وقتی شوش‌گر این گفتمان را تصاحب می‌کند به آن وجه ایجابی می‌دهد. مُد زمانی به ضرورت تبدیل می‌گردد که قرار است «من» امروز را از «من» دیروز متمایز کند و تن تکراری را به تن شاعرانه تبدیل کند. فرآیند حرکت در مُد را می‌توان به دو شکل زیر نمایش داد.



شکل ۱. الف) مُد به مثابه عبور از تن (عقل محوری ساختاری) به نه-تن (فانتزی و آشوب)



شکل ۱. ب) مد به مثابه سکوت و هیاهو

گسست است، محصول گفتگو و مذاکره است. آنچه اهمیت دارد در این نکته نهفته است که مُد یک سر در گذشته و در «من» دارد و یک سر در حال و در دیگری. مُد حرکت از خود-همانی^۱ به سوی خود-دیگری^۲ است. پرسش اساسی دیگری که در همین رابطه مطرح می‌گردد این است که آیا مُد انتقام از گذشته و تکرار و عادت است؟ آیا مُد رها شدن فتری است که تا سر حد امکان در خود جمع و منقبض شده است؟ آیا مُد مرگ مصالحه‌آمیز نشانه‌های اندکی به خواب رفته است؟ هر چه باشد مُد راهی به رخداد و حادثه است.

اصطلاحاتی همچون قدیمی، رنگ و رو رفته، ازمدافتاده، کهنه، نافرمان، ناخوشایند، حتی مسخره، همه حاکی از نگرش ما در مورد آنچه که دیروز ما را از خود پُر می‌کرد، است. به همین دلیل، مُد آشوب علیه خود است. اما در پاسخ به پرسش‌های مطرح‌شده باید گفت که مُد در عین اینکه مرگ نمادین حضور دیروز است، آشتی با آن نیز هست. راهبرد مُد همیشه دوگانه و مسالمت‌آمیز است. به همین دلیل مُد مذاکره عقل و آرمان است. بارت اعتقاد دارد که صدای مُد همواره این‌چنین در گوش ما طنین‌افکن است: «دیروز من چیزی بودم که تو امروز هستی. فردا تو چیزی خواهی بود که من امروز هستم» (همان). بنابراین، همه چیز با نفی^۳ دیروز شروع می‌شود و در همین ارتباط تن به مرز نه-تن می‌رسد. اما در نه-تن نمی‌ماند. چرا که مُد راه خود را از نه-تن به تن حادثه‌جو با سکوتی نمادین و ناگفته دنبال می‌کند. به‌عنوان مثال، در گفته‌ای مانند «امسال مُد آبی است»، ما با سکوت نهادی مُد رو برو هستیم. این آبی را چه نهادی تأیید کرده است؟ این تصمیم چگونه وجه قانونی و کاربردی یافته است؟ چه کسی اطاعت از آن را تضمین می‌کند؟ این پرسش‌ها جواب روشنی ندارند. به همین دلیل است که تناقض اصلی مُد در زبان سکوت‌محور آن است. علی‌رغم همه هیاهو و سروصدا و آشوبی که مُد می‌تواند با خود بیاورد، حادثه‌ای^۴ است که در سکوت معنا می‌یابد. سکوت مُد به این دلیل است که ضرورت آن یک ضرورت نانوشته است. مُد در جبر شکل نمی‌گیرد، در تلاطم بین بودن و نبودن و شدن و نشدن شکل می‌گیرد. به همین دلیل باید از آشوب در سکوت سخن گفت و مُد را نظام گفتمانی تن-آشوب سکوت‌مند دانست. به دیگر سخن، مُد هیاهوی^۵ خود را دارد، اما این هیاهو در سکوت

1. identité-idem
2. Identité-ipse
3. négation
4. événement
5. cris

ارزش به شمار می‌رود، قرار می‌دهد. «عینک ریبین برای کسانی طراحی شده است که از مدل‌های تکراری خسته شده‌اند و به دنبال طرحی خاص و جدید هستند». این گفته از یک سو تأکید بر گسست با تن- عادت و از سوی دیگر متمرکز بر میثاق با تن- استعاره است. اما این تن- استعاره با گرتنه‌برداری از تن دیگری میسر شده است. این نکته نشان می‌دهد که دیگری در سرچشمه تحول نظام معنایی کنشگر قرار دارد. ثبت حضور من وابسته به گذر از من به دیگری است. این امر ما را در کانون فرایند بوشی حضور قرار می‌دهد. بوش در اینجا یعنی ثبت حضور بر اساس وضعیتی سلبی که همان کنش مبتنی بر نه- تن و ورود به عرصه تن- آشوب است. به عقیده اریک لاندوسکی، «بودن، یعنی ضرورت حضور برای دیگری؛ پس بودن یعنی بودن برای دیگری. بوش یعنی دیده شدن، در معرض ارزش‌گذاری قرار گرفتن، آرای دیگری را بر خود حمل کردن و در فضای اجتماعی توسط گروه‌های اجتماعی که خالق چنین فضایی هستند جایگاهی را به خود اختصاص دادن» (لاندوسکی، ۴، ۱۹۹۷: ۵۹).

اما نباید فراموش کرد که مد علی‌رغم اینکه حضور برای دیگری است، تفاوت با دیگری نیز هست. چرا که با مد، کنشگر خود را در وضعیت ایجابی قرار می‌دهد. یعنی کنشگر از بخشی از دیگری اجتماعی متمایز می‌گردد تا توسط بخش دیگری از جامعه دیده شود: تمایز از دیگری جهت ثبت حضوری متفاوت برای دیگری. این تناقض مهم مد است. همین تناقض را عقل محوری مد خواندیم. پس مد همواره عقل محور است، چون از این تناقض رهایی ندارد. به همین دلیل مد بر دو رابطه سلب و ایجاب استوار است. رابطه سلبی مد بر غیاب استوار است و رابطه ایجابی آن بر حضور. غیاب در اینجا یعنی گسست با همانندی و تکرار. عینک ریبین مرا در وضعیت غیاب نسبت به آنچه که در گذشته جاری بوده است قرار می‌دهد. در حالی که همین عینک مرا در شرایط ایجاب یعنی پیوند با آنچه که متمایز و خاص گروهی مانند هنرمندان است، قرار می‌دهد. در این حالت فانتزی بر عقل محوری چیره می‌گردد. مد همواره حرکت از وضعیت عقلانی به وضعیتی فانتزی محور است. بر همین اساس است که مد دو سویه است؛ از یک سو مد مرا در غیاب با گذشته قرار می‌دهد و از سوی دیگر مرا برجسته می‌کند تا حضوری متمایز از من ارائه نماید. زمانی بر اهمیت این وضعیت ایجابی افزوده می‌شود که من متوجه می‌شوم دیگری وجود دارند که این نوع مد مورد تأیید آنهاست. این

«عینک آفتابی ریبین الگانس شیشه آبی جدیدترین محصول سال ۲۰۱۵ کمپانی ریبین بوده و قابل ست با انواع چهره و صورت است و شما می‌توانید به دلیل سبک و استاندارد بودن این عینک آفتابی آن را در تمام طول روز بر چهره داشته باشید. عینک آفتابی ریبین طرح الگانس برای کسانی طراحی شده که از مدل‌های تکراری خسته شده‌اند و به دنبال طرحی خاص و جدید هستند. تاپ‌ترین و پرفروش‌ترین عینک آفتابی سال در اروپا و آمریکا عینک ریبین الگانس است. حتما شما هم این عینک را به چشم بازیگران و حتی مردم شهر خود جدیداً دیده‌اید.»



شکل ۲. عینک ریبین الگانس شیشه آبی

ابژه مد خود بین دو تن واقع شده است. ابتدا تن- حقیقی! تنی که من مالک آن هستم. به محض اینکه عینک به تن حقیقی اضافه می‌شود استحاله صورت می‌گیرد و تن حقیقی به تن نمایشی^۲ تبدیل می‌گردد. به این ترتیب، خود عینک که ابژه مد است و تن- مد به شمار می‌رود، بین دو تن دیگر حائل است. از این بحث می‌توان نتیجه گرفت که مد راهی است به سوی ایجاد حائل‌های فرهنگی بین دو تن که با یکدیگر در دیالوگ هستند: تن حقیقی و تن نمایشی. ژاک فونتنی در این رابطه اعتقاد دارد که «ابژه- مد تجلی سودای درون می‌باشد که در تن نهفته است» (فونتنی، ۳، ۲۰۱۲). هر چه از تن حقیقی فاصله بگیریم از عقل محوری نیز دور می‌شویم، تا جایی که وضعیت عقلانی یعنی ارجاعی و عینیت محور جای خود را به وضعیت پدیداری و غیر ارجاعی می‌دهد. وضعیت غیر ارجاعی از جنس رخدادی و حادثه‌آفرین است. اما در هر حال نباید فراموش نمود که خالق مد است که با اعمال و انتقال صورتی از بیان به ابژه- مد آن را برای تجلی سودای حضور مهیا می‌سازد. در متن بالا از بازیگران، یعنی هنرمندانی صحبت شده که از عینک الگانس استفاده کرده‌اند. پس، مد قادر است تن حقیقی را به تن نمایشی تبدیل کند و سپس من را در توافق و تطابق با تن دیگری که تن- الگو است و معیار تولید

1. Corps-référence
2. Corps-spectacle
3. Fontanille

آمیخته است. چنین حضوری فرآیندی است که از تن کنشگر آغاز می‌گردد و تا استعاری شدن آن ضمن عبور از نه-تن پیش می‌رود. به همین دلیل مُد را می‌توان بهنوعی سلب گذشته در وجه تن-عادت (عقل محوری ارجاعی) و تایید حال در وجه ایجابی (فاصله گرفتن از ساختار نهادی و ورود به حضور آرمانی) دانست. اما نباید فراموش کرد که مُد همواره سوار بر گذشته است و حضور اکنونی کنشگر را با توجه به پیوست و گسست با همین گذشته می‌سازد. بر همین اساس است که مُد دارای وجهی تناقضی است. از یک سو مُد گسست با خود را ایجاد می‌کند و از سوی دیگر سرچشمه این گسست را باید در تکرار یا عادت جست. مگر مُد سلب تکرار یا عادت نیست؟ اما این سلب با فریاد شکل نمی‌گیرد. مُد فریادی است که در سکوت شکل می‌گیرد؛ چرا که کنشگر مُد خود را همواره بر اساس زمانی که خود در آن جاری است، قضاوت و ارزیابی می‌کند. اما این زمان زمان تقویمی نیست، بلکه زمان پدیداری است؛ چرا که با مُد، من زمان خودم را می‌سازم و این زمان زمان زیسته من است که بیشتر وجه آرمانی دارد و نه زمان در محاسبه و عقل محور. بنابراین، مُد آشوب از درون است. آشوبی که حضور سوژه را در وجه استعاری آن ترمیم می‌کند و در نهایت به حضوری آرمانی می‌انجامد. در نتیجه، مُد فرآیندی است که همواره از عقل محوری تا فانتزی در حرکت و جابجایی است.

دیگران کسانی هستند که نه تنها نگاه من به آنها مثبت است، بلکه مرجعی برای من هُر زمینه استفاده از ابژه موردنظر محسوب می‌گردند. در متن عینک الگانس تاکید شده است که این عینک در آمریکا و اروپا جزو پرفروش‌ترین‌ها بوده است. در نهایت مُد باید خود را به وضعیت توازن قوا برساند. به دیگر سخن، مُد باید قادر باشد بین تن، نه-تن و تن حایل نوعی تعادل و توازن ایجاد کند. پس آنچه که در ابتدا گسست از خود است، در جریان استحاله و در انتهای تثبیت حضور به نوعی موازنه قوا تبدیل می‌گردد. بییر-ژیلسن تاکید دارد که «فرآیند زیبایی‌شناختی مبتنی بر توازن قوا بین خود و دنیا است؛ چرا که خود-همانی و خود-دیگری دو روی یک سکه‌اند و همواره در بده و بستان با یکدیگر قرار دارند و جای خود را به یکدیگر می‌دهند. اما برتری خود-دیگری در این است که همواره کنشگر را دعوت به حرکت به سوی چیزی متمایز و برجسته می‌کند» (بییر-ژیلسن، ۲۰۱۲: ۲۱۹). مُد بر اساس آنچه گفته شد دیالکتیک حضور و غیاب است. نتیجه این دیالکتیک نمی‌تواند چیزی جز مذاکره پیوسته بین عقل محوری و فانتزی باشد. اگر مُد بیشتر به عقل محوری نزدیک شود ساختار رسمی و نهادی را انتخاب می‌کند. اما اگر مُد بیشتر به فانتزی نزدیک شود حضور آرمانی را ترجیح می‌دهد.

بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که مشاهده نمودیم، مساله مُد با مساله حضور

منابع

- Barthes, R. (1967). *Système de la mode*. Paris: Editions du seuil.
- Beyart-Geslin, A. (2012). *Sémiotique du design*. Paris: PUF.
- Fontanille, J. (2012). 'Julien Fournié: les saisons de la mode - Formes de vie et passions du corps'. *Actes Sémiotiques*, 115. Disponible sur: <<http://epublications.unilim.fr/revues/as/2650>> (consulté le 02/01/2015)
- Landowski, E. (1997). *La présence de l'autre*. Paris: PUF.
- Lotman, Y. (2004). *L'explosion et la culture*. Traduit par Inna Merkoulouva, Limoges: PULIM.